



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مفاهیم  
موضوع جزئی: مفهوم استثناء - دلالت جمله استثنائیه بر انحصار، بالمفهوم است یا بالمنطوق؟  
تاریخ: ۲۶ مهر ۱۴۰۰  
مصادف با: ۱۱ ربیع الاول ۱۴۴۳  
- ثمره عملی بحث - مفهوم لقب  
سال سیزدهم  
جلسه: ۱۲

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### دلالت جمله استثنائیه بر انحصار، بالمفهوم است یا بالمنطوق؟

در باب مفهوم استثناء عرض کردیم در اینکه جمله استثنائیه دلالت بر اختصاص و انحصار می کند ظاهراً بحثی نیست و در این رابطه به عرف استناد شد، یعنی دلیل این مدعا عرف است هر چند برخی دلیل دیگری اقامه کردند و ما عرض کردیم که آن دلیل نادرست است.

لکن مسئله این است که دلالت جمله مشتمل بر استثناء بر اختصاص و انحصار، آیا بالمفهوم است یا بالمنطوق. مثلاً وقتی می گوئیم: «ما جائتی القوم الا زید» این جمله در ناحیه مستثنا منه، دلالت می کند بر اینکه عدم مجئ مربوط به قوم به استثنای زید است، یعنی عدم المجئ اختصاص به قوم ما عدا زید دارد. یک حکم دیگری هم از این جمله استفاده می شود، اختصاص المجئ به زید، یعنی یک حکم در ناحیه مستثنا منه و یک حکم در ناحیه مستثنا، منتهی بحث در این است که آیا ثبوت مجئ برای زید و انحصار آن در زید، بالمنطوق است یا بالمفهوم؟ به عبارت دیگر آیا خود این قضیه منطوقاً حکم مستثنی را بیان می کند یا مفهوم آن بر این حکم دلالت می کند؟ بالاخره در اینکه دو قضیه از این فهمیده می شود بحثی نیست، بلکه بحث در این است که هر دو بالمنطوق استفاده می شود یا یکی بالمنطوق و دیگری بالمفهوم. پس اینکه بحث می کنیم آیا دلالت جمله مشتمل بر استثناء بر حکم مستثنی بالمنطوق است یا بالمفهوم معنایش این است.

اینجا بعضی گفته اند که هیچ ثمره عملیه ای بر این بحث مترتب نیست و تنها ثمره علمی دارد؛ در حالیکه به نظر می رسد این بحث ثمره عملی هم دارد.

#### کلام محقق خراسانی

ما ابتدا کلام محقق خراسانی درباره اصل بحث که آیا دلالت جمله استثنائیه بر حکم مستثنی بالمفهوم است یا بالمنطوق را عرض می کنیم و بعد به ثمره آن بحث می پردازیم.

محقق خراسانی می فرماید: این مطلب بستگی دارد به اینکه ما «الا» را دارای یک معنای حرفی بدانیم یا معنای اسمی. اگر گفتیم «الا» معنای حرفی دارد، در این صورت دلالت جمله استثنائیه بر حکم مستثنی از راه مفهوم است، اما اگر گفتیم «الا» معنای اسمی دارد دلالت این جمله بر حکم مستثنی بالمنطوق است.

علت تفصیل ایشان این است که:

وقتی می‌گوییم: «الا» یک معنای حرفی دارد، معنایش این است که نیاز به یک معنای اسمی دارد تا در ضمن آن تحقق پیدا کند، زیرا حرف همیشه اینچنین است که در جایی استعمال می‌شود که اسم و معنای اسمی وجود دارد و صرفاً ابزار و آلتی است برای اینکه دو معنای مستقل را به هم پیوند دهد، حرف، اصولاً معنای مستقلی ندارد و همیشه یک معنای تبعی دارد، به عبارت دیگر آلتی دارد، ابزار برای افاده معنا است. بر این اساس اگر گفتیم «الا» معنای حرفی دارد، دلالت می‌کند بر یک خصوصیتی در مستثنی منه که معنای اسمی دارد، آن خصوصیت چیست؟ اختصاص و انحصار عدم مجئی قوم به غیر زید، یعنی در واقع می‌خواهد بگوید عدم مجئی مختص به قوم است ما عدا زید. «ما جائتی القوم الا زید» که دلالت بر این معنا می‌کند دلالتش منطوقی است، اما مفهوم این جمله این است که مجئی مختص زید است زیرا وقتی می‌گوییم عدم مجئی مختص به قوم به جز زید است، لازمه‌اش این است که مجئی مختص به زید باشد. پس این حکم در متن این حکم جمله نیامده که بگوییم دلالتش منطوقی است. اگر می‌گوییم این جمله دلالت می‌کند بر مجئی زید و این مجئی زید را از معنای یختص، اختصاص و انحصار استفاده می‌کنیم و این انحصار نیز در واقع از ادات استثناء و «الا» استفاده می‌شود که یک معنی حرفی دارد و دلالت بر انحصار نسبت به مستثنی منه می‌کند. آن وقت می‌توانیم بگوییم با توجه به این که «الا» یک معنای اسمی ندارد و یک معنای حرفی دارد، بالمفهوم این جمله مشتمل بر «الا» دلالت می‌کند بر اختصاص مجئی به زید.

اما اگر گفتیم «الا» معنای اسمی دارد، یعنی کأنه این جمله این چنین است «ما جائتی القوم استثنی زیدا»، قوم نیامد و من زید را استثناء می‌کنم، استثنی یک معنای اسمی دارد، استثنی زیدا معنایش این است که جائتی زید. در این فرض اختصاص و انحصار از منطوق این کلام استفاده می‌شود. یعنی کأنه به جای اینکه بگوییم زید را استثناء می‌کنم یا زید استثناء شده، می‌گوییم: «الا»؛ پس فی الواقع این حکم مربوط به مستثنی نیز در خود منطوق ذکر شده است.

این مطلبی است که محقق خراسانی فرمودند که اگر بگوییم «الا» دارای معنای حرفی است، نتیجه‌اش این است که دلالت جمله استثنائی بر حکم مستثنی بالفهوم است ولی اگر بگوییم: «الا» دارای معنای اسمی است، دلالت جمله استثنائی بر استثناء بالمنطوق است. حال این جای بحث دارد که آیا می‌توانیم این را بگوییم یا خیر؟ بحث‌هایی شده که دیگر وارد آن نمی‌شویم و اهمیتی هم ندارد.

### ثمره بحث

عمده این است که این بحث چه ثمره‌ای دارد؟ خود محقق خراسانی نیز به این ثمره اشاره نکردند ولی مهم است که در فقه نیز دارای ثمره است.

اگر گفتیم ثبوت حکم در مستثنی از باب مفهوم است، یعنی «الا» یک معنای حرفی دارد و ما مفهوماً حکم مستثنی را استفاده می‌کنیم، با توضیحی که دادیم معنایش این است که آنچه که از این جمله استفاده کردیم، یعنی حکم مستثنی، در حقیقت لازمه یک خصوصیتی است که برای حکم مستثنی منه ثابت شده؛ یعنی همان اختصاص و انحصار، اگر «الا» دلالت بر یک معنای حرفی کند و این معنای حرفی در حقیقت برای این باشد که یک معنای اسمی و مستقلی را بیان کند که عبارت از اختصاص و انحصار است؛ پس کأنه این قضیه، این منطوق، آنچه که در ناحیه مستثنی منه ذکر شده یک لازمه‌ای دارد که عبارت است از اینکه نسبت به مستثنی

جانب مقابلش اثبات شود و اختصاص را برساند. اینجا اگر عدم مجعی مختص به همگان به غیر از زید شده، لازمه‌اش این است که مجعی مختص به زید شود، این می‌شود لازمه آن.

حال اگر از راه مفهوم این معنا را استفاده کنیم، چنانچه شک کنیم در سعه و ضیق حکم مستثنی، اینجا چون حکم مستثنی را از راه مفهوم به دست آوردیم، دیگر نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم و اثبات کنیم که حکم در مستثنی دارای سعه است. زیرا اطلاق در واقع مربوط به مدلول مطابقی کلام است و این فقط در آن موارد جاری می‌شود، اما در رابطه با مدلول التزامی کلام و لازمه یک کلام دیگر نمی‌توانیم اطلاق جاری کنیم. شاهدش نیز این است که اطلاقی که در ناحیه منطوق وجود دارد، بالاخره ملازم با آن است، چرا نتوانیم به این اطلاق تمسک کنیم؟ این فایده‌ای ندارد، زیرا اینجا احتمال دارد آن خصوصیتی که ملازم با عدم الاطلاق از مستثنی است، شامل همه افراد این مطلق نشود، بعضی را در بگیرد و بعضی را در بر نگیرد. پس اگر گفتیم: این معنا بالفهوم استفاده می‌شود، در موارد شک در سعه و ضیق حکم مستثنی نمی‌توانیم به اطلاق در ناحیه مستثنی منه اخذ کنیم.

اما اگر گفتیم حکم مستثنی از راه منطوق استفاده می‌شود و حکم، مدلول منطوقی این کلام است، اینجا می‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم برای اثبات سعه در حکم، این یک ثمره عملی مهم است، اینکه بتوانیم به اطلاق یک کلام اخذ کنیم یا نکنیم این خیلی تأثیر دارد.

حال یک مثال بیان می‌کنیم تا بیشتر معلوم شود که این بحث ثمره عملی دارد. یک روایتی داریم «لاتعاد الصلوة الا من خمس»<sup>۱</sup> که آن قاعده «لاتعاد» استخراج شده است. «لاتعاد الصلوة الا من خمس» یعنی نماز اعاده نمی‌شود مگر از این پنج جهت و ناحیه. این جمله مشتمل بر استثناء است. بر اساس بحث‌هایی که تا کنون داشتیم این جمله دلالت می‌کند بر انحصار اعاده نماز در این پنج مورد، یعنی گانه می‌گوید نماز به طور کلی هیچ جا اعاده نمی‌شود مگر در این پنج مورد که اعاده می‌شود. ظاهر این جمله اختصاص الاعاده بالخمس است، یعنی حکمی که در ناحیه مستثنی وجود دارد عبارت است از لزوم اعاده نماز از این پنج جهت.

حال ممکن است در شرایطی در یکی از موارد پنج گانه شک کنیم، نه در اصلش بلکه در برخی از حالات مربوط به یکی از این جهات پنج‌گانه که آیا اینجا اعاده لازم است یا خیر؟ اینجا آن مسئله تأثیر خودش را عملاً نشان می‌دهد، اگر بگوییم انحصار اعاده به این پنج مورد از طریق مفهوم به دست آمده، نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم، برای اینکه در مورد شک احراز کنیم این حکم ثابت است، با اینکه می‌دانیم در طرف مقابل (غیر از این پنج مورد) همه جا اعاده لازم نیست؛ آنجا به نحو مطلق گفته اعاده لازم نیست، «لاتعاد الصلوة» نماز به طور کلی اعاده نمی‌شود مگر در این پنج مورد. حال اگر در یک موردی از پنج مورد شک کنیم نمی‌توانیم بگوییم چون اطلاق دارد که «لاتعاد» پس اینجا نیز «لاتعاد» زیرا استثناء گاهی از حیث تک تک افراد نیست بلکه از حیث مجموع است، لذا ما به اصالة الاطلاق نمی‌توانیم تمسک کنیم، این در صورتی که اعاده یا حکم مستثنی از طریق مفهوم باشد. اما اگر ثبوت اعاده در این موارد از طریق منطوق باشد، یعنی بگوییم «الا» دارای معنای اسمی است نه حرفی؛ اینجا می‌توانیم به اطلاق کلام اخذ کنیم در موردی که شک داریم، شک داریم که اینجا آیا اعاده در یکی از پنج مورد به واسطه عروض بعضی از حالات لازم است یا خیر؟ می‌گوییم اطلاق کلام «لاتعاد الصلوة» که در ناحیه مستثنی منه ذکر شده اقتضاء می‌کند که اینجا اعاده

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۲۷.

لازم نیست، پس به اطلاق آن اخذ می‌کنیم و آن را شامل این مورد قرار می‌دهیم؛ این ثمره عملیه مهمی است. کأنه مثلا اینطور گفته شده «لاتعاد الصلوة من كذا، من كذا و من كذا و تعاد من خمس».

پس اگر «الا» دارای معنای حرفی بوده و مفهوما دلالت بر اختصاص کند با بیانی که گفته شد، دیگر نمی‌توانیم از راه اطلاق وارد شویم، اما اگر قائل شویم که این حکم از راه منطوق فهمیده می‌شود، اینجا می‌توانیم به آن اطلاق تمسک کنیم. پس این بحث اینطور نیست که صرفا ثمره علمی داشته باشد، این یک ثمره عملی است که خیلی مهم است. تقریبا بحث هایی که در این رابطه لازم بود مطرح شد.

محقق خراسانی برای اینکه بحث را در کفایه کامل کند به غیر از «الا» که دال بر استثناء و حصر است، بعضی از ادات حصر را نیز مورد بررسی قرار داده، مثل «إنما» و بعد بحث کرده «إنما» چطور است، اگر گفتیم «إنما ولیکم الله و رسوله»<sup>۱</sup> اینجا معنایش این است که غیر از اینها ولی نیستند و ولایت ندارند، حال اگر شک نداشته باشیم مشکلی نیست، اما اگر شک داشته باشیم در مورد حکم مستثنی، اینجا دیگر همان بحث‌هایی که گفتیم مطرح می‌شود، اصل انحصار فهمیده می‌شود، اما اینکه بالمنطوق است یا بالمفهوم و امثال اینها ...، در مورد «إنما» این بحث مطرح است در بعضی الفاظ دیگر نیز مطرح است که لازم نیست مطرح کنیم.

### مفهوم لقب

منظور از لقب، لقب نحوی نیست، همانطور که در مورد وصف این بحث را مطرح کردیم که منظور از وصف، وصف نحوی نیست، بلکه تمییز و حال مفعول به را در بر می‌گیرد، اینجا نیز منظور از لقب صرفا لقب نحوی منظور نیست بلکه هر چیزی که لقب برای چیزی محسوب شود را شامل می‌شود، مثلا فرض کنید مولا می‌گوید «اکرم زیدا» اینجا زید به عنوان لقب شناخته می‌شود، حال اگر کسی بگوید «اکرم زیدا» اینجا بحث در این است که آیا این معنایش این است که غیر از زید به طور کلی وجوب اکرام ندارد، یعنی سنخ الحکم در مورد غیر زید برداشته می‌شود، معنی اکرم زیدا این است که «لا یجب اکرام غیر زید»، این معنای مفهوم لقب است.

اگر کسی بگوید «اکرم زیدا» و قائل به مفهوم شدیم معنایش این است که «لا یجب اکرام غیر زید» اکرام غیر زید واجب نیست، اگر گفتیم مفهوم لقب ندارد، معنایش این نیست که اکرام غیر زید واجب نیست، بلکه می‌تواند واجب باشد. اینطور نیست که با انتفاء لقب یعنی زید در این مثال به طور کلی سنخ الحکم، یعنی وجوب الاکرام برداشته شود.

به نظر می‌رسد همانطور که درباره وصف عرض کردیم، مفهوم ندارد، در مورد لقب نیز باید بگوییم مفهوم ندارد. اینکه می‌گوییم لقب مفهوم ندارد، معنایش این نیست که این لقب هیچ تأثیری در حکم ندارد، بالاخره کسی که قیدی و وصفی را ذکر می‌کند حتما یک غرضی دارد و در غرض او این مسئله دخیل بوده، اما این فرق می‌کند که بگوییم: «إذا انتفی الوصف انتفی الحکم» این خیلی فرق دارد، «یا إذا التفتی القید انتفی الحکم»، اینجا به چه دلیل بگوییم: «اکرم زیدا» دلالت می‌کند بر عدم وجوب اکرام غیر زید؟ به چه دلیل این را ادعا کنیم؟

واقعش این است که از نظر عرف وقتی به کسی می‌گویند برو به فلانی اکرام کن این را نمی‌فهمد که غیر از او را اکرام نکن یا وجوب اکرام و احترام برای بقیه نیست. لذا مجموعا به نظر می‌رسد مفهوم لقب ثابت نیست و حجیت ندارد.

<sup>۱</sup> سوره مائده، آیه ۵۵.

## بحث جلسه آینده

بحث بعدی درباره مفهوم عدد است. یک عددی در کلام ذکر شده و می‌خواهیم ببینیم آیا مفهوم دارد یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»